

معجزه، کرامت، کفایت  
ارسال توسط: جمال احمدی اصل ۰۳ خرداد ۱۳۹۵ در فلسفه - عرفان  
- حکمت اهل بیت

معجزه: معجزه کار و عملی است که حادثه‌ای را بر خلاف قوانین طبیعت، و بر اساس «اذن خاص»، ایجاد کند، مانند: «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم و» فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و ... معجزه «خارق طبیعت» است.  
ویژگی:

معجزه پشتیبان نبوت، و دلیل حقانیت پیامبر است. معجزه منحصرأ از فرد معصوم صادر می‌شود. معجزه «آیه» است. یعنی علاوه بر اینکه دلیل صحت ادعای یک پیامبر است دلیل وجود قدرت خداوند نیز می‌باشد. شرح این موارد خواهد آمد.

کرامت: کرامت، کار و عملی است که حادثه‌ای را بر خلاف عادت، ایجاد کند. مانند: کسی از خدا بخواهد در عرض یک ساعت، یک میلیارد تومان پول به او برساند، دعایش مستجاب شود و از مجاری طبیعی و مردمی، آن پول به او برسد. که عادتاً چنین چیزی در باره‌ی او غیر ممکن است. یا برای شفای یک بیمار دعا کند و بیماری صعب‌العلاج او به طور خارق‌العاده از بین برود، نه به طور خارق طبیعت.  
ویژگی:

۱- کرامت هم از معصوم صادر می‌شود، هم از مومن.

۲- کرامت در خارق‌عادت بودن، درجات مختلف دارد، بسته به میزان ایمان و قرب مومن به خدا است.

۳- کرامت همان «استجاب دعا» است و هیچ کرامتی خارج از معنی دعا نیست. کرامت خواسته مومن است که از جانب خدا مستجاب می‌شود.

اما معجزه گاهی خواسته و دعای شخص معصوم است و گاهی صرفاً دستور خدا است. یعنی ممکن است معصوم آن را از خدا نخواستند باشد.

کِهانت: کِهانت کار و عملی است که حادثه‌ای را بر خلاف قوانین طبیعت، و بر اساس «اذن عام» ایجاد **کند**. کِهانت هم می‌تواند مانند معجزه خارق قوانین طبیعت باشد و هم می‌تواند مانند کرامت خارق عادت باشد. مانند: اِخبار از غیب توسط غیر معصوم، اِخبار از آنچه در درون قلب دیگران است، ایجاد کینه میان دو دوست، طی الارض، باز داشتن قطار انگلیس توسط آن کاهن هندی (در حالی که قطار هیچ عیب و ایرادی نداشت)، تسخیر اجنه و مرغان وحشی و خدمت کشیدن از آن‌ها و ... شرح این نیز خواهد آمد.

از نظر قرآن معجزه چیز خوش آیندی نیست: بر خلاف آنچه مردم تصور می‌کنند، از نظر قرآن، پیامبران و امامان، معجزه یک چیز شیرین و خوش آیند نیست. قرآن می‌فرماید: «ما لکم ما ترجون لله وقاراً» [۳]، چرا از خداوند توقع وقار ندارید، کارهایی را که اگر خودتان انجام دهید آن را غیر موقرانه می‌نامید اما از خدا می‌خواهید همان کار را انجام **دهد**. اگر کسی به قوانین طبیعت بی اعتنا باشد او را دیوانه می‌خوانید زیرا عقل یعنی شناخت قوانین طبیعت و رفتار مطابق آنها. لیکن از خدا می‌خواهید کار غیر

عاقلانه و بر خلاف عقل انجام **دهد**. انبیاء تا مجبور نشده‌اند معجزه نیاورده **اند**. ده‌ها آیه داریم که قرآن از معجزه خواهی کفار قریش انتقاد، گله و به اصطلاح اظهار رنجش می‌کند و معجزه خواهی را به شدت نکوهش می‌کند و در قبال معجزه خواهی می‌گوید: افلا یعقلون، افلا یتفکرون. به عنوان نمونه به آیه‌های زیر توجه فرمایید:

۱- و قالوا لو لا انزل علیه ملک .. عرب‌های جاهلی از رسول اکرم (ص) می‌خواستند که ملک و فرشته‌ای از آسمان بیاید و نبوت او را تأیید کند. قرآن این خواسته آنان را تقبیح می‌کند.

۲- و ضائقٌ به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنزٌ...

۳- و قالوا لولا انزل علیه آیاتٌ من ربّه...

آنان دوست داشتند رسول خدا (ص) پشت سر هم معجزه در پی معجزه بیاورد. اما قرآن این توقعات را نکوهش می‌کند و این گونه خواسته‌ها را مصداق اذیت رسول و دلیل جهالت آنان می‌داند.

۴- و قالوا لن نؤمن لک حتی تُفجر لنا من الارض ینبوعاً - او تَکون

لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ تَفْجِيرًا - أَوْ تَسْقِطُ السَّمَاءُ...  
اگر همه آیات این باب نوشته شود و تشریح شود یک «رنجنامه»  
بزرگی می‌شود که قرآن، خدا و رسول از این گونه خواسته‌های  
جاهلانه عرب جاهلی، ابراز می‌دارند. فرهنگ «معجزه دوستی» یک  
بیماری جاهلانه است و نشان از عقب ماندگی جامعه است. خود  
طبیعت، تمام خلقت، قوانین و قدرهای جهان، همگی آیه، دلیل، علم  
و دانش است. معجزه بر خلاف فرمول‌های جهان یعنی بر خلاف  
فرمول‌های عقل و تعقل است. در حالی که عقل و تعقل ممیزه  
انسان از حیوان است و اولین نعمت برای بشر است.

فرق‌های میان معجزه و کهانت:

فرق میان معجزه و کرامت نیازمند بحث نیست. زیرا اگر فرق میان  
معجزه و کهانت روشن شود آن نیز روشن می‌شود. اینک فرق‌های  
میان معجزه و کهانت:

۱- معجزه «بأذن الله» است. کهانت «بأذن الله» **نیست**. در این مسئله  
دو نوع «اذن الله» داریم: الف: اذن عام: هیچ حادثه‌ای در جهان  
هستی رخ نمی‌دهد مگر با اذن خداوند، خواه حوادث مثبت باشد و  
خواه حوادث منفی. خواه کارهای با اراده انسان باشد و خواه غیر  
آن. خواه یک فعل حرام باشد و خواه یک فعل حلال و **جایز**. «قتل»  
یک عمل ارادی منفی و حرام است اما خدا جهان را طوری آفریده  
که کسی بتواند با اراده خود، کس دیگر را بکشد و نیز خدا می‌تواند  
در حین قتل از کشته شدن مقتول جلوگیری کند و برخی اوقات  
می‌کند و برخی اوقات دیگر **نمی‌کند**. این اذن عام در باره کار کاهن  
و ساحر نیز هست که می‌فرماید: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ  
بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».  
ب: اذن خاص: اذن خاص یعنی علاوه بر این که آن کار حلال، جایز  
و روا باشد به طور معین نیز برای انجام آن مورد، از خدا اذن  
گرفته شود. عیسی (ع) می‌گوید: من مرده را زنده می‌کنم باذن الله.  
و از گل به شکل مرغ درست می‌کنم و بر آن می‌دمم مرغ زنده  
می‌شود باذن **الله**. این «بأذن الله» که در کلام عیسی (ع) است سه

پیام دارد: اولاً: اعلام می‌کند که عیسی خدا نیست، کار او در حقیقت کار خداست نه کار **خودش**. ثانیاً: حلال است و حرام نیست. ثالثاً: بر اساس رعایت «هماهنگی کل نظام هستی» است، مخل بر نظم جهان **نیست**. می‌دانیم هر حرکتی، هر کاری، هر رخدادی، در کل نظام هستی تأثیر دارد. با قلم خودکار که در دستتان هست به روی میز بکوبید، این ضربه و صدای آن در کل جهان و سازمان واحد جهانی، تأثیر **دارد**. بدون ملاحظه این تأثیر جهانی، عمل خلاف طبیعت را انجام می‌دهد. او مانند شخصی است که گلوله‌ای را در تاریکی شلیک می‌کند و نمی‌داند به کجا و به چه کسی برخورد خواهد کرد، و این کارش در آهنگ واحد هستی، چه اختلالی را ایجاد **می‌کند**. کار او فقط «اذن الله» به معنی عام را دارد. او نمی‌تواند جواز و عدم جواز کارش را بفهمد و بر همین مبنا نمی‌تواند شرعی و غیر شرعی بودن کارش را بداند. و اگر فرضاً حکم شرعی آن را بداند، بدتر و نکوهیده‌تر می‌شود. کاهن هر چه بی‌دین‌تر آن قدر در کارش قوی‌تر می‌شود. زیرا خدا او را به خود وانهاده **است**. ۲- معجزه خیلی نادر رخ داده است: زیرا گفته شد که کار خلاف قوانین طبیعت، مطلوب قرآن **نیست**. قوانین طبیعت، سلیقه خدا، گزینش و انتخاب خداست و خلاف آن خلاف سلیقه خدا و خلاف حکمت است. لذا معجزه تنها در مواقعی رخ داده که زمینه حکمتی آن فراهم شده **است**. اما کهنات می‌تواند بسیار و فراوان صادر شود، چون محدود به هیچ حساب و کتابی نیست. ۳- عصمت: معجزه کار معصوم است و کسی که معصوم نیست اگر کاری بر خلاف قوانین طبیعت بکند، فاقد آن «اذن خاص» خواهد بود و در نتیجه قهراً کارش مصداق کهنات **می‌گردد**. در بیان دیگر: معجزه مشروط به «اذن خاص» است و هر کار خلاف قوانین طبیعت، بدون اذن خاص، کهنات است، و چون هیچ کس غیر از معصوم توان تماس با خدا را ندارد و نمی‌تواند آن اذن خاص را به دست بیاورد، پس معجزه در انحصار معصومان **است**. نکته مهم: فرد مومن (غیر معصوم) نمی‌تواند معجزه کند. یعنی نمی‌تواند کاری بر خلاف قوانین طبیعت انجام دهد. زیرا از دریافت اذن خاص عاجز

است. و نیز نمی‌تواند کاری بر خلاف قوانین طبیعت به عنوان کهنانت انجام دهد. زیرا او متدین است و دین دارد، از شرایط حتمی بل پایه اولیه کهنانت بی دینی است که شرحش خواهد آمد.

مؤمن فقط می‌تواند کرامت کند، یعنی دعا کند و دعایش مستجاب شود گرچه خواسته او خلاف عادت باشد. لیکن به دلیل تدین و دین داریش از کهنانت عاجز است. عجز از کهنانت شرف مومن است. آن کاهن (مرتاض) هندی که به حضور امام صادق (ع) رسید، پس از مذاکره و مصاحبه، اسلام را پذیرفت، در نتیجه توان کهنانت را از دست داد و دیگر چیزی درباره کهنانت برای او ممکن **نبود**. بنابراین کسی که خبر از غیب بدهد یا معصوم است و یا کاهن، و نوع سوم ندارد. ممکن است کسی متدین و مومن باشد و الهاماتی نیز داشته باشد که در احادیث به آن «فراسه المومن» گفته می‌شود. مومن فرد بی احساس، خشک و «مقمح» و غیر منعطف نیست، مومن «کیس»، تیز بین، هوشمند و با فراست است. لیکن فراست غیر از اخبار از غیب است. اخبار از غیب یا معجزه است یا کهنانت و نوع سوم ندارد. عصمت لازمه حتمی معجزه است و بی دینی لازمه حتمی کهنانت است. گرچه کاهن کهنانت خود را در آموزشگاه یک دین یاد **بگیرد**. ۴- معجزه پشتیبان نبوت است: اگر فرد غیر معصوم بتواند معجزه بیاورد، دیگر معنائی برای این پشتیبانی نمی‌ماند.

۵- تحدی: برخی‌ها گفتند و نوشتند که فرق میان معجزه و کرامت، تحدی است. اگر کسی تحدی کند کارش معجزه است و اگر تحدی نکند کارش کرامت **است**. اولاً: اینان در مقام تعریف، میان معجزه و کرامت را خلط می‌کنند. و خلاف طبیعت را با خلاف عادت، مخلوط **می‌کنند**. ثانیاً: برای این که معجزه پشتیبان نبوت است و در انحصار معصوم است توجه **نمی‌کنند**. ثالثاً: اینان هرگز سخن از کهنانت به میان نمی‌آورند، تا روشن شود که تحدی فرق میان معجزه و کهنانت است (نه فرق میان معجزه و کرامت). هم پیامبر بر عمل خلاف طبیعت قادر است و هم کاهن. فرق میان این دو (علاوه بر اذن خاص) تحدی است. پیامبر اعلام می‌کند اگر می‌توانید مانند این کار من را انجام دهید در این مرحله اگر کاهن یا هر کسی بتواند

او را در آن تحدی که موردش معین است شکست بدهد، نبوت او ابطال **می‌شود**. کاهنان عرب جاهلی هر کاری را می‌توانستند انجام دهند، تنها در قبال تحدی‌های پیامبر اسلام (ص) شکست خوردند از قبیل ابوبرزه، زهیر غهیله بن کعب معروف به «اسود عنسی» که ادعای نبوت هم کردند و نیز زهیر بن حباب کلبی که اینان جانشینان سطیح، شق، زرقاء یمانی (کاهنان معروف عرب) بودند. از دیدگاه منطق ارسطوئی: هر چیز باید بر اساس «جنس» و «فصل» تعریف شود؛ تحدی نه جنس معجزه است و نه فصل آن، و حتی از عوارض آن نیز نمی‌باشد، و کلاً از ذات و ماهیت معجزه خارج است. پس نمی‌تواند نقشی در تعریف داشته **باشد**. اما در تعریف ما «عملی است» جنس و «خلاف قوانین طبیعت» فصل آن، و «بر اساس اذن خاص» قیدی است بر «خلاف» که یک تعریف کاملاً منطقی، جامع و مانع است. و در تعریف کهانت نیز «بر اساس اذن عام» قید است بر «خلاف». یعنی فرق ماهوی معجزه و کهانت در همین قید ماهوی **است**. تحدی یک امر خارج از ذات و ماهیت، است. و در حقیقت یک حمایتی است که خداوند از پیامبر یا امام می‌کند. متأسفانه گاهی مسالهای به این روشنی برای برخی‌ها پوشیده **می‌ماند**. درست است معجزه همراه با تحدی است و کهانت بدون تحدی است (و ممکن است کاری که یک کاهن انجام می‌دهد یک کاهن دیگر عین همان یا مثل آن را بیاورد) اما این فرق یک فرق خارج از ماهیت است و فرق اساسی و منطقی نیست.

۶. کهانت افساد است، اما معجزه اصلاح و برای اصلاح است: کهانت اقدامی بر خلاف «قدر» و «قَدَر» است، قدرها یعنی همان قوانین طبیعت «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» [۱۴] و «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» [۱۵] و «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ». [۱۶] کاهن کاری می‌کند که فرهنگ مردم نسبت به قدرهای خدا بی‌اعتنا، غیر مطمئن، می‌شود و مردم همیشه نگران از زندگی خود می‌شوند. فرهنگ کهانتی یک فرهنگ پا در هوا می‌شود و مردم را خرافاتی و نا مطمئن به قوانین هستی، بار **می‌آورد**. توکل: کهانت قانون «علت و معلول» را در نظر مردم بی اعتبار می‌کند، آنان را به «شانس» و

«اتفاق» معتقد می‌کند، اراده را از مردم می‌گیرد، اعتماد به نفس را از بین می‌برد. اندیشه و تفکر مردم را (به اصطلاح عوام) به محور «بخت و شانس و اقبال» قرار می‌دهد. و سوگمندانه‌تر این که گمان می‌کنند این روحیه شان روحیه «توکل» است. میان «رخوت و خمودی» و توکل، به شدت اشتباه می‌کنند. اشتباهی که هر جامعه دچار آن شود سقوطش حتمی **است**. کهنات فرد و جامعه را از واقعیت‌ها دور می‌کند، عاملی که زمانی تحت عنوان تصوف همه ممالک اسلامی را فرا گرفت و جامعه اسلامی را سرنگون نمود و مسلمانان را نوکر و اسیر غریبان **کرد**. ماهیت اعمال کهناتی: کاهن چگونه عمل می‌کند، قدرت و توان او برای انجام کارهای شگفت و خلاف قوانین طبیعت، از چه چیز ناشی می‌شود؟ کهنات چند نوع است: ۱- ریاضت: ریاضت نوعی تربیت و تزکیه نفس است. همان طور که توکل دو نوع است: توکل صحیح و توکل غلط، تزکیه نفس نیز دو گونه است تزکیه مثبت و صحیح، تزکیه منفی و غلط. و این است اصل مهمی که باید به گوش تک تک مردم برسد. همیشه سخن از «تزکیه نفس» گفته می‌شود، اما هرگز به دو گونه بودن آن اشاره نمی‌شود، مردم و جوانان در این بین منحرف می‌شوند، فقیه نامدار و دانشمندی که سبیل تقوی و شهادت است مرحوم شهید اول (ره) در باب مکاسب کتاب «دروس» می‌گوید: «تحریم الکهان و السحر، بالكلام و الكتابه و الرقیه و الذخنه بعقافیر الكواكب و تصفیه النفس». **حدیث**: سأل الزّندیق ابا عبدالله (ع): قال: فمن این اصل الکهان؟ و من این یخبر الناس بما یحدث؟ قال: انّ الکهان کانت فی الجاهلیه فی کل حین فتره من الرسل، کان الکاهن بمنزله الحاکم یحتکمون الیه فیما یشته علیهم من الامور بینهم، فیخبرهم باشیاء تحدث. و ذلک فی وجوه شتی من فراسه العین، و ذکاء القلب، و وسوسه النفس، و فطنه الروح مع قذف فی قلبه. لانّ ما یحدث فی الارض من الحوادث الظاهره، فذلک یعلم الشیاطین و یؤدیه الی الکاهن و یخبره بما یحدث فی المنازل و الاطراف ... و الیوم انما تؤدی الشیاطین الی کهانها اخبار الناس مما یتحدّثون به و ما یحدثونه، و الشیاطین تؤدی الی الشیاطین ما یحدث فی البلد

من الحوادث من سارق سرق، و من قاتل قتل، و من غائب غاب و هم بمنزله الناس ايضاً صدوق و **كذوب**. ترجمه: زندیق از امام صادق (ع) پرسید: اصل كهانت از كجاست؟ كاهن خبرها را از كجا به دست می آورد و به مردم می گوید؟ فرمود: كهانت در هر دوره فترت كه دوره جاهلی و خالی از فرهنگ پیامبران بود، پدید می گشت. كاهن در میان مردم به منزله قاضی می شد مردم برای محاكمات به او مراجعه می كردند، هر چیز كه برای شان مشتبّه می شد از او می پرسیدند، كاهن به آنان از حوادث آینده (نیز) خبر می داد. كهانت صورت های گوناگون دارد از قبیل: تیزی، ذكاوت قلب، وسوسه نفس، حساسیت روح به همراه القاء قلب. زیرا آن چه در روی زمین رخ می دهد شیطان ها پیشاپیش آن را می دانند و به كاهن منتقل می كنند كه چه چیزی در منازل یا اطراف اتفاق خواهد افتاد... امروز نیز شیاطین بر كاهنان شان اخبار مردم را از آن چه در بین خودشان با هم گفتگو می كنند (قرار مدار می گذارند) و یا كارهایی كه می كنند، می رسانند. آن شیاطین بر این شیاطین (كاهنان) هر آن چه را كه در شهر رخ می دهد از سرقتی كه شده، قتل كه واقع شده، غایب و گمشده ای كه گمشده، خبر می دهند. اما آنان (شیاطین) مانند مردم گاهی خبررسانی شان راست می شود و گاهی **دروغ**. نکته: نکات زیادی در این حدیث هست، مهم تر از همه عبارت «ذكاء القلب» و «فِطْنَةُ الرُّوح» است كه به ما اعلام می كند: هر تزكیه نفس و هر تصفیه نفس، هر ذكاوت دل، مثبت نیست. فریب بعضی از آنان را كه چنین شعارهایی را می دهند نخورید. تزكیه نفس آری كه پیام ده ها آیه از قرآن است و بزرگان ما همیشه در صد تزكیه نفس بوده اند و ما نیز باید باشیم. اما باید میان دو نوع تزكیه روح و نفس، تشخیص داد. بهترین معیار همین اخبار از غیب است. اگر تزكیه و تصفیه ای منجر به اخبار از غیب شود تزكیه و تصفیه شیطانی است نه رحمانی و عین كهانت **است**. گفته شد كه مومن قادر به كرامت است، اما قادر به معجزه نیست زیرا معصوم نیست. و قادر به كهانت نیست زیرا بی دین **نیست**. به برخی از نکات دیگر كه در این حدیث هست در مطالب بعدی اشاره خواهد



**شد. انسان** می‌تواند به وسیله‌ی تصفیه نفس، به درجات بالایی از ایمان برسد. و نیز می‌تواند به وسیله آن به مقام کاهنی برسد و بی دین شود و در اثر همان بی دینی اخبار از غیب کند، افعال شگفت از خود نشان دهد، از درون قلب دیگران خبر **دهد. پس** یکی دیگر از مفارقات اساسی معجزه با کهانت فرق میان دو نوع تزکیه و تصفیه است علامت و نشانه: علامت و نشانه‌ی کاهنی این است: هر وقت مشاهده کردید که کسی از غیب خبر می‌دهد، یا هر عمل دیگر مخالف قوانین طبیعت و مخالف قدرهای الهی از او صادر می‌شود، بدانید که او یا پیامبر است یا کاهن. و چون نبوت ختم شده و امامت نیز به دوازده شخصیت منحصر است، بدانید که او کاهن است نه **مومن**. نباید هر شنیده را و هر سخن منقول در زبان‌ها را باور کرد. عده‌ای سبک سر، افرادی غیر مسئول، و نیز افرادی که از جانب استعمار ماموریت دارند، برخی از افعال و کارها را به برخی از بزرگان ما نسبت می‌دهند تا این افیون مرگ بار را در میان ما رواج دهند و تا حدودی نیز موفق شده‌اند. در حالی که چیزی از این قبیل ادعاها و اعمال از خود آن بزرگواران نشنیده و ندیده‌ایم. امروز فرهنگ ما را طوری جهت داده‌اند که هر کار خارق عادت و خارق طبیعت را، دلیل تقوی و ایمان فرد می‌دانیم. گویی اصلاً و اساساً چیزی به نام کهانت در عالم نبوده و **نیست**. هرگز فکر نمی‌کنیم اگر این قبیل کارها دلیل ایمان و دلیل حقانیت باشد، مرتاضان هندی و کاهنان بودائی قله‌های هیمالیا، مومن‌ترین افراد و راه‌شان و دین‌شان صحیح‌ترین دین می‌شود و دیگر اسلام به چه درد **می‌خورد**. **نوستر آداموس**: یهودی تباری که گویا مسیحی شده بود، در قرن ۱۶ اکثر حوادث آینده از قبیل: ظهور ناپلئون، هیتلر، فرانکو، حتی انقلاب اسلامی ایران را تا ظهور امام زمان (عج) پیشگویی کرده است. کهانت او که امثالش در اروپا زیاد بوده و هست، از این قبیل است یعنی کهانت او از نوع کهانت ریاضتی بوده **است**. ۲- مخدوم: نوع دوم از کهانت «به خدمت گرفتن اجنه» است. چنین کاهنی در منابع حدیثی ما «مخدوم» نامیده شده است: زنی به همراه شوهرش برای رسیدگی به شکایت‌شان به حضور

امیرالمومنین (ع) آمدند؛ هرکدام ادعا و دلایل خود را ذکر کردند، امام بر علیه زن حکم داد. زن عصبانی شد و گفت: به خدا سوگند تو به جور و ستم حکم کردی خدا تو را مامور به ظلم نکرده است. امام به او گفت: ای سلفع، ای مهیبع، ای قردع، قضاوت من عادلانه و بر حق است. زن برخاست و به سرعت رفت. عمرو بن حریث (که از طرفداران خوارج بود) به دنبال زن راه افتاد و به او رسید، گفت: علی چه چیزی به تو گفت که نتوانستی جوابش را بدهی؟ گفت: درباره‌ی من چیزهایی را گفت که غیر از خدا کسی از آن‌ها اطلاع نداشت. از پیش او برخاستم تا پیش از این از اسرار من فاش نکند. عمرو گفت: معنی سخنان علی را به من بگو. گفت: اولاً میل ندارم کسی از این اسرار من با خبر شود. ثانیاً: اموری هست که نباید مردها از آن‌ها مطلع شوند. عمرو گفت: به خدا سوگند قول می‌دهم نه تو من را بشناسی و نه من تو را و دیگر همدیگر را نخواهیم دید. عمرو به حدی اصرار و الحاح کرد که زن گفت: به من گفت «سلفع» راست می‌گویند من مانند زنان دیگر عادت ماهانه نمی‌شوم و عادت ماهانه‌ی من طوری دیگری است، و این که گفت ای «مهیبع» من زنان را دوست دارم نه مردان را (همجنس‌گرا هستم). و «قردع» یعنی زنی که به جای آباد کننده خراب کننده‌ی خانه‌ی شوهر باشد و من چنین هستم. عمرو گفت: وای بر تو علی چگونه این اسرار تو را دانسته است؟ آیا ساحراست؟ کاهن است؟ مخدوم است؟ که این گونه از غیب خبر می‌دهد.؟ این علم بزرگی است. زن گفت: ای بنده خدا او نه ساحر است و نه کاهن و نه مخدوم، لیکن از اهل بیت نبوت است و وصی رسول خدا (ص) است عمرو به مجلس امیرالمومنین برگشت، امام فرمود: عمرو چگونه روا دانستی که آن نسبت‌ها را به من بدهی؟ عمرو گفت: بلی به خدا سوگند آن زن درباره‌ی تو بهتر از من سخن گفت من به حضور خدا و حضور تو توبه می‌کنم. امام توبه‌ی او را نپذیرفت. نکته: ۱- امام (ع) در این ماجرا، نفرمود که نه سحر حقیقت دارد و نه کفایت و نه خدمت‌گیری از اجنه، به اصل اتهام واکنش نشان داده است. ۲- در این ماجرا، «مخدوم» که «قسم» کفایت است به

عنوان «قسیم» آمده و از نظر ادبی چنین تعبیری رایج است.

۳- امروز همه‌ی دانشمندان این رشته‌ها، به وجود اجنه معتقد هستند. حتی در حاکمیت کمونیست‌ها در شوروی بخشی از دانشگاه مسکو به «علوم غریبه» از آن جمله کهنات شناسی، اختصاص داشت. امکان ارتباط با جن‌ها یک کار ساده است و افراد زیادی در کشور خودمان به این کار مشغول هستند و خبرهایی را از آنان می‌گیرند و مردم را فریب می‌دهند. افراد ساده لوح گمان می‌کنند اینان بندگان مقرب خدا هستند!!! ابن ابی الحدید نیز داستان فوق را با تفاوتی در لفظ، در جلد ۱ ص ۲۵۶ شرح نهج البلاغه آورده است. اصطلاح «مخدوم» در دیگر متون نیز ذکر شده است: شهید ثانی (ره) در شرح لمعه می‌گوید: الکهانہ عمل یوجب طاعه بعض الجن له و اتباعه له بحیث یأتیه [بالاخبار](#) ۳- مخدوم مدرن: هیپنوتیسم یک نوع خدمت‌کشی از روح انسان زنده است. که امروزه هفت‌گونه از آن رواج دارد. و همین‌طور خدمت‌کشی از ارواح مردگان. خوشبختانه ارواح مردگان اخباری را که زندگی مردم را دچار تشویش و اضطراب‌های خطرناک بکند، ابراز نمی‌کنند، مثلاً اسرار یک مرد یا زن را فاش نمی‌کنند که نظام حقوقی جامعه برهم بریزد و امور جامعه از کنترل خارج شود. زیرا مردگان که حقیقت را دریافته‌اند و معنی گناه و کهنات را فهمیده‌اند، از آن خودداری می‌کنند. اما دربارهی خدمت‌کشی از روح زنده‌ها، اختلاف است برخی از هیپنوتیست‌ها مدعی هستند که هر سزی را می‌توانند افشا کنند، برخی دیگر منکر آن [هستند](#). این جاست که اهمیت جمله اخیر حدیث امام صادق (ع) روشن می‌شود که «وهم بمنزله الناس ایضاً صدوق و کذوب». پس نباید به این‌گونه کشف‌ها و مکاشفه‌ها کاربرد، ارزش، اهمیت داد. هم در زندگی فردی و خانوادگی و هم در امور اجتماعی همان‌طوری که سازمان قضائی همه جامعه‌ها چنین خبرها و کشف‌ها را غیر قانونی اعلام کرده [ند](#) ۴-

عیافه: عیافت قسمی از نوع اول کهنات یعنی «ریاضت و تصفیه نفس» است. فرد کاهن با تمرین‌ها و ریاضت‌ها و تصفیه نفس خود در محور خاص، می‌تواند در بخشی از طبیعت سلطه پیدا کند؛ مثلاً

نفس خود را تنها درباره مرغان، تصفیه می‌کند و آن قدر به این کار در ارتباط با مرغان و تمرکز نفس بر روی مرغان، ادامه می‌دهد و به ریاضت می‌پردازد که در تصمیم‌های مرغان آزاد در هوا، دخالت می‌کند؛ کی پرواز کند، کجا بنشیند، کی صدایش را بلند کند، به کدام سمت برود و... عیافت در متون حدیثی نیز آمده است. متون لغت از آن جمله اقرب الموارد می‌گوید: عاف عیافه الطیر: زجرها، و هو انّ تعبر باسمائها و مساقطها و اصواتها، فتتسعد او تتشأم، المتعیف: **المتکهن**. عیافت غیر از «طیره» است که اکثر مردم گهگاهی به آن می‌پردازند و از صدا یا پرواز و یا نشستن فلان مرغ تفأل می‌کنند. طیره گرچه نکوهیده است اما حرام نیست تا چه رسد کفالت باشد که گناه کبیره است. یکی از موارد حدیث پرآوازه «حدیث رفع»، طیره است که این قبیل خلجان‌های نفسی را بر مومنان مجاز و مورد عفو قرار داده است. در عیافت نوعی امر و ماموریت نهفته است؛ کاهن با تاثیر نفسانی خود به فلان کلاغ که در بالای یک جایی نشسته است از دور امر می‌کند که (مثلا) اگر فلان حادثه رخ خواهد داد به سمت جنوب پرواز کند و اگر رخ نخواهد داد به سمت شمال پرواز کند. یک امر و دستور بدون لفظ، تنها با تمرکز نیروی نفسانی روی آن **مرغ**. معنی این سخن این نیست که کلاغ بی چاره به وقوع و عدم وقوع آن موضوع علم دارد. کاهن کاری می‌کند و دخالتی در نظام هستی می‌کند که جریان امور مطابق خواسته او عملی می‌شود. همین امروز از این کاهنان در هند و چین **هستند**. ۵- عرافه: عرافت یعنی «صورت بینی» - چهره شناسی؛ از آثاری که در چهره هست به اموری پی بردن - و نیز «سخن بینی» از سخنان کسی به اموری پی بردن. عرافی غیر از آن صورت بینی و سخن شناسی است که معمولا حاکی از دروغگویی شخصی یا مجرم بودن او است. این گونه برداشت‌های معمولی کفالت نیست و می‌تواند با شرایط خود مورد استفاده‌ی مثلا قاضی قرار بگیرد و به عنوان «قراین» قاضی را برای حساسیت بیشتر رهنمون شود. گرچه هرگز دلیل حکم **نمی‌شود**. معیار: معیار برای تشخیص این گونه موارد، از عرافه که کفالت است، این است: آن

چه معمولاً افراد هوشمند از حالات چهره و گفتار اشخاص، برداشت می‌کنند، کفایت نیست. اما اگر چنین برداشتی یک برداشت استثنایی و بیش از حد معمول مذکور باشد، کفایت است. مثلاً به برخی ها نسبت می‌دهند (البته دروغ است و ما از خود آنان نشنیده ایم) که مردم را در قیافه‌ی خوک و خرس می‌بینند. برفرض اگر چنین شخصی وجود داشته باشد، مصداق کامل کاهن است. ما به وضعیت خطرناکی دچار شده‌ایم هر خرافه و اِزخراف را می‌پذیریم، با این روند دقیقاً با سرنوشت شیعه و تشیع بازی می‌کنیم. می‌گویند: پس آنچه که امام صادق (ع) به ابو بصیر نشان داد و ابو بصیر عده‌ای را در صورت خوک و خرس دید، چیست؟ اینان توجه ندارند که آن ماجرا، کار ابوبصیر نبوده، کار امام بوده و معجزه است. ابوبصیر می‌تواند کرامت داشته باشد اما نمی‌تواند معجزه بکند. زیرا معصوم نیست و آن «باذن الله» که بحثش گذشت در دسترس ابوبصیر نمی‌باشد، و نیز ابوبصیر نمی‌تواند کفایت کند زیرا او متدین و مومن است نه کاهن. کسی از ما نمی‌پرسد: اگر چنین کارهایی (مثلاً اِخبار از غیب یا مردم را در صورت حیوان دیدن) کرامت است پس معجزه که در انحصار انبیاء است چیست؟ و نیز اگر این قبیل کارها کرامت است، پس کفایت چیست که در همه متون فقهی تان آن همه کاغذها را سیاه کرده و گفته‌اید کفایت حرام است، گناه کبیره است. این گناه کبیره چیست؟ شما که انواع کفایت را کرامت نامیدید پس یک نمونه از کفایت نشان دهید تا مردم بدانند این گناه کبیره چیست. آیا ما مسئولیت چنین پاسخی را نداریم؟! چرا آن همه زحمات علمای متخصص در اصول دین و مسائل مربوط به آن و علمای متخصص در فقه را، این چنین به باد عوام زدگی خودمان، می‌دهیم؟! و ایادی استعمار نیز این خیره سری‌ها را حتی در دانشگاه و حوزه، تمجید و تشویق می‌کنند. چرا بیدار نمی‌شویم؟! اینک با این معیارها نگاهی به کتاب «تذکره الاولیاء» بکنید، ببینید محتوای آن که پر از اعمال خارق‌عادت و خارق‌قوانین طبیعت است و به افرادی نسبت داده شده و به خاطر همان کارها عنوان «اولیاء» به آنان

داده شده، چیست؟ آیا کرامت هستند یا کهانت؟ - آیا اساساً دروغ و اکاذیب عوام فریبانه هستند که نویسندگان از خودش یا از زبان دیگران بافته است یا مصداق اتم کهانت هستند. این گونه کتاب‌ها بودند که فرهنگ ایران و ایرانی را منحط کردند و مردم ایران را به دم تیغ مغول دادند از جمله خود نویسنده آن کتاب پر از خرافات.

۶- شقاوه: گرچه همه انواع کهانت، شقاوت است و هر کاهنی هم در دنیازندگی نکبت بار داشته و هم آخرتش نکبت است و هیچ کاهنی سعادت نداشته از کاهنان هند و چین، کاهنان اروپا (امثال نوسترآداموس)، کاهنان عرب جاهلی، مصری، فنیقی، انطاکی، عادی (آکدی)، ثمودی (سومری)، عرب جاهلی، ایران باستان، حتی آن کاهن دربار فتحعلی شاه که کشته شدن فرمانده روسی در جبهه قفقاز را پیشگویی کرد و هم از وقوع آن خبر داد و هم از آوردن سر او شهر به شهر از قفقاز تا قزوین و تهران ساعت به ساعت خبر می‌داد، همه و همه نگون بخت‌هایی بوده‌اند در بالاترین حد نگون بختی و **شقاوت**. قرآن با تعبیر عام می‌فرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُ حَيْثُ أَتَى» و «وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ». نظر به این که نوعی از کهانت تنها بر پایه شقاوت فرد مبتنی می‌شود، نه بر تصفیه نفس یا تمرینات دیگر، نام این نوع، «کهانت شقاوتی» است. که کاهن به وسیله شقاوت کاهن می‌شود. او برای رسیدن به کهانت و یافتن چنین نیرویی به خبیث‌ترین اعمال دست می‌زند که ذکر و نام بردن از آن اعمال، روا **نیست**. زیرا موجب می‌شود کسانی با شناختن آن کارها، دچار وسوسه شده و به آن اعمال **بپردازند**. کهانت شقاوتی به طور ویژه در اخبار از غیب، کارایی زیادی دارد. ۷- تنجیم: نوع دیگر کهانت تنجیم است؛ یعنی پیشگویی‌هایی که براساس حرکات سیارات آسمانی، انجام می‌یابند، گاهی هم کاملاً صادق و صحیح در می‌آیند. امیرالمؤمنین (ع) به یک منجم فرمود: «إِنَّمَا الْمَنْجَمُ كَالكَاهِنِ وَ الْكَاهِنُ كَالكَافِرِ وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ. أَمَا وَاللَّهِ إِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَعْمَلُ بِالنَّجُومِ لِأَخْلَدْتُكَ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ.»: دقیقاً منجم مثل کاهن است و کاهن مثل کافر است و کافر در دوزخ است. اگر بشنوم که به تنجیم می‌پردازی تا آخر عمرت در زندان ابد، زندانی **می‌کنم**. در همه متون

فقهی نیز تنجیم تحریم شده است و این یک فتوای اجماعی است. مراد از تنجیم «کیهان شناسی» علمی، نیست. قرآن آن همه بحث‌های اساسی و پایه‌ای در کیهان شناسی دارد. مراد غیب گویی بر اساس حرکات اجرام آسمانی است. اشتباه بزرگ: در میان مردم حتی در میان فرهیختگان طوری جا انداخته‌اند که معیار کفایت، صدق و کذب آن است؛ لذا هر پیشگویی که صادق و درست درآید، آن را کفایت نمی‌دانند، گمان می‌کنند کفایت آن است که دروغ درآید، به نظر مردم، هر پیشگویی که درست درآید و واقع شود، مقدس است. در حالی که پیشگویی‌ای که درست درآید بیش از پیشگویی‌ای که دروغ درآید حرام، نکوهیده و مذموم است. اساساً مراد از کفایت همین هاست که واقع شود. و اگر دروغ درآید، کفایت نیست. در یک بیان بحث فقهی: آن پیشگویی که دروغ درآید تحت عنوان «کذب» و «دروغ» حرام است یعنی «موضوع» عبارت است از «کذب» و «حکم» نیز عبارت است از «حرام»، و این ربطی به مبحث کفایت ندارد و به باب و مبحث «حرمت کذب» مربوط است. کفایت یک «موضوع» مستقل دیگر است که حکمش باز «حرام» است و خود یک باب و مبحث دیگر است. و میان کفایت و کذب نه عموم و خصوص مطلق است و نه عموم و خصوص من وجه، تا گفته شود پیشگویی کاذب، از دو جهت حرام است هم به دلیل دروغ بودن و هم به دلیل کفایت. این مسئله را احکام جزائی فقه ما روشن می‌کند یعنی با یک نگاه به احکام قضائی می‌بینیم: اگر پیشگویی کاذب، کفایت است قاضی فقط می‌تواند او را به عنوان کاهن مجازات کند و نمی‌تواند یک مجازات نیز به خاطر دروغ درآمدن پیشگویی او تعیین کند. اگر نسبت عموم و خصوص را در این میان بپذیریم باید به هر دو مجازات محکوم شود. در حالی که چنین حکمی در عرصه فقه وجود ندارد. قاضی ناچار است یا او را به عنوان کاهن بشناسد یا به عنوان «کاذب». بدیهی است اگر خود مجرم اعتراف کند که کفایت کرده لیکن دروغ درآمد، در این صورت او به مجازات کفایت محکوم می‌شود. و اگر ادعا کند که کفایت نکرده صرفاً یک دروغ را سر هم کرده است، به

مجازات کذب محکوم می‌شود. اما درباره‌ی کاهنی که پیشگویی او واقع شده و صحیح درآمد، مجازات کفالت قطعی و حتمی است و جایی برای «اگر» نیست. و مجازات او اعدام است (در غیر از تنجیم که حبس ابد است). به روشنی در می‌یابیم که کاهن در صورت کاذب در آمدن پیشگویی، می‌تواند به راحتی صرفاً با یک «ادعا» از اعدام رهایی یابد اما کاهنی که پیشگویی او درست درآمد قطعاً اعدام می‌شود. خطر سترگ کفالت: چرا کفالتی که صادق و درست درآید، این قدر منفور، ملعون، و نکوهش شده است؟ بهتر است برای پاسخ این پرسش، سخن را از بستر منفور کفالت خارج کرده و به روش و سنت اشرف المرسلین (ص) توجه کنیم: مردم برای حل دعاوی و شکایات به آن حضرت مراجعه می‌کردند. او که پیامبر و عالم به غیب بود، به مردم اعلام می‌کرد: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَةِ وَالْإِيمَانِ»: فقط با بیینه (ادله ظاهری قضاوت) و سوگند، میان شما قضاوت می‌کنم. یعنی علم به غیب، رابطه با وحی را در محکمه دخالت نمی‌دهم. آن گاه می‌فرمود: با حکم قضایی من نه مال کسی بر کسی حلال می‌شود و نه یک امر نامشروع خانوادگی و جنسی و یا نسب، حق می‌گردد. چرا به واقعیت‌های غیبی عمل نمی‌کرد؟ چرا با علم غیب خودش قضاوت نمی‌کرد؟ اولاً: برای اینکه او عبد خدا و رسول الله، بود. قضاوت به غیب، بر خلاف حکمت خدا است. حکمت خدا اقتضا کرده که انسان را انتخاب گر، مختار و گزینشگر، بیافریند و او را میان انتخاب خوبی و بدی آزاد بگذارد. قضاوت به غیب، دقیقاً سلب این اختیار است. اگر بنا بود چنین شود، از اول بشر را مانند فرشته می‌آفرید که فرشتگان توان عمل خلاف را ندارند، از ارتکاب عمل بد عاجز هستند. ثانیاً: خداوند «سْتَارَ الْعِيُوبَ» است، پیامبرش نیز باید در مسیر «سْتَارِي» قرار داشته باشد. ثالثاً: اگر خداوند همیشه افرادی را می‌آفرید که علم غیب داشته باشند و در میان مردم با علم غیب شان قضاوت کنند، معاد و محشر بی معنی می‌گشت. رابعاً: انسان‌ها معصوم نیستند اگر قرار باشد با عینک غیب به رفتار آنان نگریسته شود، همگی باید مجازات شوند، آن هم نه یک



بار و دوبار بلکه بارها و حتی همه روزه باید محاکمه پس داده و مجازات شوند، مجازات ریز و درشت. در نتیجه سنگ روی سنگ قرار نمی‌گیرد و خانواده‌ها متلاشی می‌شود، همگان سرافکنده، ذلیل و ... اساساً چنین جامعه‌ای برای بشر امکان **ندارد**. کهنانت نه تنها بر علیه قوانین طبیعت و تصرف در قدرهای طبیعت و دخالت و فضولی در کار خداست، اساساً بر علیه وجود موجودی است به نام **انسان**. این از نقص فرهنگی ماست که دچار بینش ضد علمی و خلاف عقل می‌شویم و کارهای کهنانتی را تقدیس می‌کنیم، در حالی که قرآن و متون حدیثی و فتاوی فقهای ما در همه اعصار، این مسئله را به خوبی برای ما روشن کرده اند. اینک فرهنگ ما در این مسئله پشت به همهی آنها کرده است و از اعمال کهنانتی تمجید **می‌کند**. اگر کهنانت، مفید، بود یا شمه‌ای از «خیر» در آن بود، می‌بایست جامعه هند پیش رفته‌ترین جامعه می‌گشت. هند با آن همه کاهن‌های فراوان ۳۰۰ سال در زیر سیطره‌ی انگلیس به خاک مذلت نشست، علاوه بر بردگی و نوکری که در درون کشور خودشان برای انگلیسی‌ها خدمت ذلیلانه می‌کردند، در دیگر کشورهای جهان، به عنوان سرباز مزدور، برای استعمار انگلیس می‌جنگیدند، خودشان را فدای مقاصد شوم استعمار **می‌کردند**. غیب گویان جامعه ما اگر هزار نفرشان جمع شوند قدرت کهنانتی شان به اندازه قدرت تنها یک کاهن هندی نمی‌شود، کاهنان هندی با آن قدرت شان چه گلی برسر هندیان زدند که این کاهنان ضعیف و بی‌چاره ما برای ما چه خیری بیاورند. اما روند امروزی می‌رود که اساس و پایه‌های جامعه ما را بر اندازد و طوری ما را به خاک مذلت بنشانند که بدتر از سرنوشت شوم هند تحت استعمار، باشد، «أین تَذهَبُونَ»، «اَئی یؤفکون»، آفریقا تا از کاهنان تخلیه نشود همچنان بدبخت خواهد ماند. امروز نسبت عقب ماندگی کشورهای آفریقا درست مطابق نسبت حضور کاهن هاست و همین طور است آمریکای **لاتین**. چرا چنین می‌کنیم؟ چرا به بزرگان مان جفا کرده و اعمال کهنانتی را به آنان نسبت می‌دهیم؟ آیا این خدمت به بزرگان است؟! آیا دین یعنی کهنانت؟! مومن بودن یعنی کاهن بودن؟! آیا «تذکره الاولیاء» یک کتاب دینی

است یا یک کتاب کهناتی؟؟ عرب جاهلی گمان می کرد پیامبر (ص) کاهن است: عرب جاهلی فرق بین معجزه و کهنات را نمی فهمید و رسول خدا (ص) را به کهنات متهم می کرد، معجزه های آن حضرت را می دیدند و او را کاهن می نامیدند، قرآن می فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ - وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ - وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ» اکنون پس از ۱۴۰۰ سال شایسته نیست فرق میان معجزه، کرامت و کهنات را ندانیم، و آن ها را با همدیگر خلط کنیم. فذکر فما انت بنعمه ربک بکاهن ولا مجنون [۲۷]: ای پیامبر تذکر ده (مردم را بیدار کن زیرا) به لطف و نعمت پروردگارت، تو نه کاهن هستی و نه دیوانه. عرب جاهلی در اثر عدم تمییز میان معجزه و کهنات، پیامبر خدا (ص) را کاهن می نامید. و چون سخنان رک و قاطع و بی تعارف و بیان صریح (غیر لیبرالی) آن حضرت را می شنید او را «دیوانه» می نامید. همیشه آسودگان بی درد، مردان دردمند و دلسوز را دیوانه می نامیده اند. به ویژه آنان که رک گویان را برای منافع فردی خودشان، مضر می دانند. دوستان حضرت علی (ع) کارهای اعجازی او را «معجزه و امامت» می دانستند، دشمنانش او را کاهن می نامیدند. کهنات و چند حدیث دیگر: ۱- عن ابی عبدالله (ع) : قال : مَنْ تَكْهَنُ او تَكْهَنُ لَهُ، فَقَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ (ص) ...: هرکس کهنات کند، یا برای او کهنات کنند (یعنی کسی که به کاهن مراجعه کند و او برایش کهنات کند)، از دین محمد (ص) بریء شده است. ۲- عن ابی عبدالله (ع) : قال اربعه لا یدخلون الجنة: الکاهن، المنافق، و مدمن الخمر، والقثات و هو التمام. ۳- سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: المنجم ملعون، و الکاهن ملعون، و السّاحر ملعون، و المغثیه ملعون و من آواها و اکل کسبها ملعون. ۴- فی مناهی النبی (ص) انه نهی عن اتیان العراف، و قال: من اتاه فقد بریء مما أنزل علی محمد (ص). توضیح: عراف، صیغهی جمع است؛ مراد کاهنانی هستند که به نوع «کهنات عرافه ای» می پردازند که بحثش گذشت. ۵- عن ابن محبوب فی المشیخه، عن الهیثم بن واقد، قال: قلت لابی عبدالله (ع): ان عندنا بالجزیره رجلاً ریما اخبر من یأتیهِ یسأله عن الشیء یُسرَق، اوشبهه ذلک. فنسأله؟ فقال: قال رسول

الله (ص): من مشى الى ساحر، او كاهن، او كذاب، يصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل الله من **كتاب. توجه:** اين حديث نيز نص است بر اين كه ممكن است كاهن به راستى پيشگويى يا غيبگويى صحيح كند و آن چه گفته درست باشد. زيرا «كذاب» با «كاهن» در اين حديث، «قسيم» همدیگر قرار **گرفته اند.** ۶- قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن قوله تعالى «و ما يؤمن اكثرهم بالله الا و هم مشركون»، قال: كانوا يقولون: نمطر بنوء كذا و نوء كذا، و منها انهم كانوا يأتون الكهان فيصدقونهم بما يقولون: از امام صادق (ع) پرسیدم: مراد از آیه ی «اکثرشان به خدا ایمان نمی آوردند مگر (به همراه شرک یعنی آنان ایمان می آوردند) در حالی که هنوز مشرک هستند» چیست؟ فرمود: آنان کسانی بودند که می گفتند: اگر ماه در فلان منزل یا فلان موقعیت باشد برای ما باران خواهد آمد، و نیز به کاهنان مراجعه می کردند و سخنان آنان را تصدیق **می کردند.** توضیح: مراد این نیست که کاهنان همیشه دروغ می گویند پس نباید سخن شان را تصدیق کرد. زیرا هم قرآن ناطق است که کاهنان می توانند کارهای شگفت انجام دهند و هم احادیث. همان طور که در طی این مباحث دیدیم. مراد از «تصدیق» ارزش دادن و بها دادن به کار کاهنان است. و واجب است مسلمانان کاهنان را محکوم و منکوب کنند، تا فرهنگ و بینش افراد و جامعه را دچار این آفت ضد عقلانیت و ضد علم و اندیشه و ضد سلیقه ی خدا، و خلاف حکمت خدا، نکنند و جامعه را به منجلا ب خرافات نکشاند، جهان واقعی و جریان واقعی جهان را برای مردم وارونه نکنند گرچه برخی از کارهای شان یا پيشگويى و غيبگويى هاى شان، درست درآید. قرآن معجزه است: در تعريف معجزه گفته شد كه معجزه كار و عملی است كه حادثه اى را بر خلاف قوانين طبيعت، ايجاد كند. آیا قرآن كه معجزه است بر خلاف قوانين طبيعت است؟ پاسخ: مجموع جهان هستی (هفت آسمان و هر آنچه در آن است)، «كتاب تكوين» - «كتاب آفرینش» است و قرآن درست مطابق آن و «كتاب تدوين» است. این دو كتاب كاملاً مطابق همدیگرند. جهان هستی (كائنات) پدیده است، ازلی نیست. و پدید آمدن آن،

خود بزرگترین معجزه است. قرآن نیز پدیده است و نه ازلی است و نه قدیم، که خود قرآن اعلام می‌کند که من «محدث» و پدیده هستم: «ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» [۳۵] و «وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ الرَّحْمَنِ مُخَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُغْرِضِينَ» [۳۶]. خود قرآن نیز مانند مطابق خودش یعنی جهان هستی، بزرگترین معجزه **است**. **قوانین جهان هستی و جهان طبیعت، مال خود جهان و طبیعت است، معنی ندارد که پیدایش جهان بر علیه قوانین خودش باشد.** اما از یک جهت، درست است پیدایش جهان خلاف قوانین خود جهان است (لطفاً دقت فرمایید) بر فرض اگر روزی بشر همه قوانین جهان را بشناسد و به آن‌ها علم پیدا کند، باز نمی‌تواند جهانی مثل آن بیافریند. زیرا قوانین جهان، قوانین «خلق و خلقت» است. اما پیدایش جهان بر اساس «خلق» نیست بر اساس «ایجاد» است، بر اساس «کن فیکون» است. خداوند دو نوع کار دارد «امر» و «خلق». - «له الخلق و الامر». **خلق** یعنی پدید آوردن چیزی از چیز دیگر. امر یعنی پدید آوردن چیزی به طور ابتدائی و ابداعی، نه از چیز دیگر. قرآن از «امر» و «خلق»، «دودست خدا» تعبیر می‌کند: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» و «بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» و «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ» **پیدایش جهان یک کار «امر»ی خداست.** پیدایش قرآن نیز «امر»ی است خلقی نیست. لذا در غوغائی که تحت عنوان «آیا قرآن مخلوق است یا قدیم»، نظر اهل بیت (ع) این بوده که قرآن نه مخلوق است و نه قدیم بل **محدث است.** هم جهان محدث است و هم قرآن. یعنی هر دو با «امر» - «کن فیکون» به وجود آمده‌اند. و هر معجزه یک حادثه امری است «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم». پس قرآن هم معجزه است و هم ام **المعجزات پیدایش حیات و «روح» نیز یک حادثه خلقی نیست** «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». و لذا علم یعنی همان قوانین طبیعت، پیدایش حیات را «محال» می‌داند اما محالی که پیدایش یافته.